

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و بیست و دوم





خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.
برنامه ۹۶۷، غزل ۲۵۴۰ و ابیات انتخابی:
به نام خداوند عشق

چو شیر و انگبین جانا، چه باشد گر در آمیزی؟
عسل از شیر نگریزد، تو هم باید که نگریزی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۴۰

مولانای جان اصل وجودی انسان را به شیر که ماده مقوی و شفاف و سفید و روشن است تشبیه می کند و خداوند را به عسل. و آمیختن و مخلوط شیر و عسل که اصل و شیرازه زندگی و خداوند است، اثربخشی این دو ماده را دوچندان کرده. و این بدین منظور است که انسان هنوز جدا از اصل قانون «الست» به سر می برد و نتوانسته است با جوهر وجودی خود یکی گردد و با او بیامیزد. و درک این موضوع این است که باید با زندگی به وحدت رسید و یکی شد و زنده به زندگی. و این کار در ید قدرت انسان نیست و نمی تواند به تنهایی انجام گیرد. چراکه او بر اساس من ذهنی اش فکر و عمل کرده و همواره از زندگی که از رگ گردن به او نزدیک تر است می گریزد.

می‌گریزم، تا رگم جنان بود
کی فرار از خویشتن آسان بود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۶۸

تا زمانی که جان در بدن انسان است، جهد بی‌توفیق انجام می‌دهد که با خود اصلی خود روبرو نگردد و مسئولیت خود و مسئولیت کیفیت هوشیاری حضور خود را نپذیرد و کاهلی و سستی و جهل من‌دهنی‌اش را بر گردن دیگران بیندازد. در صورتی که قانون جباریت زندگی این است که به او زنده شود و نمی‌تواند از قانون قضا و قدر الهی به آسانی بگریزد و گریزان باشد.

از که بگریزیم؟ از خود؟ ای محال
از که برباییم؟ از حق؟ ای وبال

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۷۰

از چه کسی فرار می کنیم از خودمان؟ اگر بخواهیم از خودمان فرار کنیم این کار غیر ممکن است و جباریت خداوند را زیر سوال برده ایم.
و از چه کسی بایستی نصیب و بهره و برکات زندگی را گرفت؟ از خود خداوند. این کار با درد هوشیارانه و عذاب و سختی های راه صورت می گیرد. انسان از بندگی و بنده خدا بودن نمی تواند بگریزد و سرکشی و نافرمانی من ذهنی اش را در پیش بگیرد. مخلوق و خلق شده نمی تواند خالق باشد و این کار محال است و ناممکن و با قانون آفرینش ازلی و ابدی خداوند مغایرت دارد. باید از بندگی من ذهنی گریخت، نه از بندگی خالق.

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند
بهر حکمت‌هائس دو صورت شدند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳ و ۴۰۵۴

من ذهنی نماینده شیطان است و فضای گشوده‌شده نماینده خداوند و از جنس خدا. من ذهنی با شیطان یکی است، شیطان نیروی همانیدگی و درد در این جهان است که در انسان‌ها زندگی می‌شود. فرشته و عقل هم در انسان یکی است، فرشته حالت حضور ما است و عقل هم خداوند است و خرد کل که تمامی کائنات را اداره می‌کند. به خاطر حکمت‌ها و آفرینش خداوند است که دو صورت پیدا کرده‌اند.

درست است که همانیدگی گناه است ولی گناه کردن ما را از جنس شیطان نمی‌کند. و این همانیدن نبود که شیطان را شیطان کرد، بلکه نپذیرفتن مسئولیت و گناه خود را بر گردن دیگران انداختن بود که شیطان، شیطان شد. با اشتباه کردن از جنس شیطان نمی‌شویم، بلکه با نسیان و فراموشی و سرکشی من‌ذهنی است که از جنس شیطان می‌شویم. در حالی که می‌توانیم با پذیرفتن جرم‌ها و خطاهای خود و پای‌ماچان و عذرخواه بودن از جنس فرشته و خداوند شویم.

گهی در صورت آبی، بیایی جان دهی گل را
گهی در صورت بادی، به هر شاخی درآویزی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۴۰

همه ما انسان‌ها خاک حاصلخیز هستیم. اما با من‌ذهنی که بایستی کوتاه مدت در آن اقامت می‌گزیدیم با کاشتن تخم تانی روی کشت اولیه خود را که همان پیمان است و بله گویان زندگی و پذیرش اتفاق لحظه است را پوشانیدیم و قدرت بالندگی و رویش خود را از دست دادیم.
در حالی که همه ما دارای توانایی رشد می‌باشیم، منتها بستگی به آب ذکر وجودی‌مان دارد که به چه میزان فضاگشایی کنیم.

خدا گفتن‌های ذهنی آب ذکر الهی نیست. آب ذکر الهی یعنی فضاگشایی. یعنی آب زندگی و آب عشق و نیروی شفادهنده دم ایزدی است که به ما جان می‌دهد و این نیروی حباننده است که به وسیله قضا فکر الهی را در ما می‌دمد و به ما عقل می‌دهد و قدرت عمل، و ما را کارگاه صنع آفریدگاری می‌کند و به صورت شاخ گل ما را تکان می‌دهد و بستگی به موقوف علل و سبب‌سازی‌های ذهنی ندارد. فضاگشایی و بالندگی به انسان که مانند گل است می‌خندد، با فضاگشایی هم می‌خندیم و هم شادان به سوی زندگی می‌رویم. و هم گریان هستیم و خود را بیان، به شرط این که گل شویم و از من ذهنی‌مان دست برداریم.

اُدْکُرُوا اللّٰهَ، کَارِ هَرِ اَوْ بَاشِ نِیْسْت
اِرْجِعِی بَرِ پَایِ هَرِ قَلَّاشِ نِیْسْت

لیک تو آیس مشو، هم پیل باش
ورنه پیلی، در پی تبدیل باش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲ و ۳۰۷۳

ذکر خداوند یعنی فضاگشایی و برگشتن به سوی زندگی. یعنی ارجعی کار هر اوباش و کار هر قلّاش و کار هر
من ذهنی نیست و با ذهن صورت نمی گیرد. در این کار و این راه و روش نباید ناامید شد. باید سخت و هشیارانه
کار کرد و به دنبال تبدیل و یکی شدن و آمیختن و مخلوط شدن با خداوند بود. اشاره دارد به سوره احزاب، آیه
۴۱.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید خداوند را فراوان یاد کنید.»

—قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۱

ذکر خداوند معادل عذرخواهی است و معادل این است که هر آن چیزی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزمان نیاوریم و مرکزمان را عدم سازیم و عدم نگه داریم. و همچنین تصریف صنع ایزدی است که خداوند ما را برمی‌گرداند و ما را اداره می‌کند و نیروی زندگی به ما می‌دهد که در فکر و عملمان می‌ریزد و ما را خلاق می‌سازد که هر لحظه و هر ساعت شیوه نو و جدیدش را ارائه دهیم و ابداع نماییم.

جهد می‌کن تا توانی ای کیا
در طریق انبیا و اولیا

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۷۵

پس بنابراین ای بزرگ‌مرد و ای انسان آزاده و رها تا جایی که در توان داری از خداوند مگریز و فرار مکن. و مانند برگزیدگان راه حق و حقیقت و مانند پیامبران و اولیا و دوستان و یاران معنوی تلاش کن. و آیس و ناامید مشو تا به خداوند زنده گردی و مخلوط مقوی و خوشمزه شیر و عسل زندگی را نوش جان نمایی.

و در پایان، وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تُهی ست
چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷)

پر انرژی و سالم بمانید. خیلی ممنون، خدانگهدار شما.

- زهرا سلامتی، از زاهدان.



خانم نیوشا از تهران



«آن زمانی که شدی تو کامران»

سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و تمامی دوستان بزرگوار تجربه‌ای را درخصوص گشایش مالی که از برکات قانون جبران و زحمات آقای شهبازی عزیز و یکایک عزیزانی که برای برنامه زحمت می‌کشند، از پیام‌های معنوی، خوانش ابیات، خلاصه نویسی و کودکان بزرگوار عشق، برایم اتفاق افتاد را با شما در میان می‌گذارم.

ز آن عوان سرّ شدی دزد و تباه
تا عوانان را به قهرِ توست راه

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۵

ترجمه بیت برگرفته از برنامه ۹۶۶:

مولانا در این بیت می‌فرماید از آن مامور مخفی که در هر انسانی وجود دارد که همان من‌ذهنی هر فرد می‌باشد، انسان دزد می‌شود و به نابودی کشیده می‌شود. به دلیل وجود همین من‌ذهنی است که من‌های ذهنی دیگران نیز می‌توانند روی ما تاثیر مخرب بگذارند.

انسان دزد می شود چون چیزهایی را از دنیا می دزدد و در مرکزش قرار می دهد و همان چیزها باعث نابودی اش می شوند. می دزدد، چون برخلاف قوانین خداوند عمل می کند. قرار بوده انسان از دنیا برحسب آنچه خداوند تعیین می کند و به اندازه ای که خداوند تعیین می کند بهره مند شود، ولی ما براساس قوانین «هرچه بیشتر بهتر» ذهن، آن ها را در مرکزمان گذاشته ایم، به همین دلیل تباه شده ایم و در مقابل من های ذهنی دیگر هم بی دفاع هستیم.

من ذهنی خود انسان بزرگ ترین دشمن جان و مال انسان است، حتی به ما اجازه استفاده از داشته های مادی مان را نمی دهد و با نگه داشتن ما در زندان ترس ها، نگرانی ها و هم هویت شدگی ها ما را محتاج و عاجز به دنیا نگه می دارد.

در زندان جهان را به شجاعت بکنیم
شحنه عشق چو با ماست ز که پرهیزیم؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۴۳

ترجمه بیت برگرفته از برنامه ۹۶۶:

با پیروی از قوانین زندگی و با نیروی عمل زندگی، ما می‌توانیم در زندان محدودیت‌های ذهن را بکنیم. با قدرتی که خداوند به ما می‌دهد از هیچ‌کس نمی‌ترسیم. به لطف خداوند و برکات برنامه توانستم از نعمت مادی که خداوند در سال اول گوش دادن به برنامه به من داده بود ولی با گم شدن در توهم ذهن ذره ذره آن را تبدیل به زهر و عذاب کرده بودم، دوباره استفاده بهینه کنم. این نعمت خانهای بود که برای ما قابل سکونت نبود، ولی به لطف خداوند و راهنمایی‌های برنامه و تمامی عزیزان توانستیم در آن ساکن شویم.

پا تو پنداری که تو نان می خوری
زهر مار و گاهش جان می خوری

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۷

تو در ذهن با قوانین «هرچه بیشتر بهتر ذهن» و چسبیدن به چیزهای آفل در ترس هر روز کمتر شدن و از دست دادن آنها در تلاش‌های ذهنی برای محافظت از آنها فکر می‌کنی که نان می‌خوری و زندگی آسوده‌ای داری، هر لحظه زهر می‌خوری و از سلامتی خود می‌گاهی.

در مسیر این جابه‌جایی سختی‌های بسیاری وجود داشت که خداوند لحظه‌به‌لحظه مرا امتحان می‌کرد که آیا مغلوب ذهن می‌شوم و در گرفتن این نعمت با تخریب ذهن روند را به چالش تبدیل می‌کنم یا نه؟!

با خواندن ابیات (مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۰۳۴ الی ۳۰۴۱) و پناه بردن به مولانا از این چالش گذر کردم. نگذاشتم در این مسیر با استرس و اضطراب من‌ذهنی و ترس‌هایی که ذهن به من القا می‌کرد خودم را در عذاب بیندازم و با عمل و ارتعاش مخرب روابطم را با عزیزانم خراب کنم. همه‌چیز به خوبی پیش رفت، حداقل از من‌ذهنی من تخریبی صورت نگرفت.

ترجمه ابیات برگرفته از برنامه ۹۵۸ بخش چهارم:

ای خرد و رایتان از رای من
از عطا‌های جهان‌آرای من

نقش با نقاش چه اسگالد دگر؟
چون سگالش اوش بخشید و خبر

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۴ و ۳۰۳۵

این چنین ظنّ خسیسانه به من
مر شما را بود؟ ننگان زمن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۶

خداوند به انسان می گوید ای تو که حرص همانیدگی‌ها را داری و عقل و حس امنیت و هدایت و قدرتت را می خواهی از جهان و هشیاری جسمی بگیری، یعنی ذهن می خواهد تو را به آن سمت بکشد؛ مگر عقل و فکرت از من نیست؟ مگر این نعمت‌های دنیا را، همه را من به شما ندادم؟ تو نقش هستی و من نقاش. نقش راجع به نقاش چه فکری می تواند بکند؟ سگالش به معنی فکر کردن را خداوند می بخشد، علم را خداوند به ما می دهد. این چنین فکر تنگ‌نظرانه و خسیسانه به من داری ای ننگ روزگار؟

ظانین بالله ظنّ السوء را
چون منافق سر بیندازم جدا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۷

آنان که نسبت به خداوند گمان بد برند، باید همانند منافقان سرشان را قطع کنیم. آنانی که از طریق فکر با خدا ارتباط برقرار می کنند، با من ذهنی شان با خدای ذهنی دارند حرف می زنند، پس منافق هستند.

وارهانم چرخ را از ننگتان
تا بماند در جهان این داستان

شیر با این فکر می‌زد خنده فاش
بر تبسم‌های شیر، ایمن مباش

مال دنیا شد تبسم‌های حق
کرد ما را مست و مغرور و خلق

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۸ تا ۳۰۴۰

خداوند می‌گوید تو ننگ کائنات هستی، چون تعظیم خدا را نمی‌فهمی و با فکر با خداوند ارتباط برقرار می‌کنی،
به جای فضاگشایی و بی‌اهمیت کردن وضعیت از خداوند می‌خواهی وضعیت به روش من‌ذهنی تو پیش برود تا
استرس نداشته باشی و مضطرب نشوی.

بنابراین می‌گویند تمام کائنات را از ننگ شما پاک می‌کنم. شکوفایی به آن چیزی که همانیده شدی تبسم حق است، این تبسم ما را مست و مغرور و پوسیده کرده‌است.

فقر و رنجوری به استت ای سَنَد
کَانَ تبسم، دامِ خود را بر کند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۴۱

بنابراین به ما می‌گویند که ای «سند» ای انسان مورد اعتماد، این مرکز خالی، فقر و درد کشیدن برای خالی کردن مرکز به نفع است، برای تو بهتر است. ای انسانی که از جنس خدا هستی، تو به این کار پرداز، مرکزت را پر نکن. برای این که مرکزت را پر کنی بر اساس هر همانیدگی شما بخواهی شکوفا بشوی، دنبالش درد است، دریده شدن است. بعد از تمام شدن روند جا به جایی امتحان جدید خودش را به من نشان داد، امتحانی که دفعه قبل با رد شدن در آن برای سالیان سال در دام ذهن اسیر شده بودم.

بر کنار بامی ای مست مدام
پست بنشین یا فرود آ، وَالسَّلَام

هر زمانی که شدی تو کامران
آن دم خوش را کنار بام دان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۶ و ۲۱۴۷

ترجمه ابیات برگرفته از برنامه ۹۵۱:

ای کسی که مست شراب همانیدگی‌ها هستی بر کنار بام هستی و با من ذهنی در حال افتادن هستی. هر لحظه که خودت را با من ذهنی کامران می‌بینی، آن لحظه داری می‌افتی، نمی‌بینی. تو باید یا بروی عقب یا اصلاً به طور کلی از این نردبان غرور بیایی پایین. شروع کردم برای مادرم که در این مسیر برایم بسیار از خود گذشتگی کرده بود شاخ و شونه کشیدن که من خودم می‌توانم!

سرنگون زآن شد، که از سر دور ماند
خویش را سر ساخت و تنها پیش راند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

ترجمه بیت برگرفته از برنامه ۹۴۱:

انسان به این علت سرنگون می شود که از سر زندگی دور می ماند. سر زندگی این لحظه با فضاگشایی می آید. سر ما می شود سر خداوند، عقل کل. اما فضا را ببندی برای این که جدی گرفتی آن چیزی که ذهن نشان می داد در این لحظه، خودت را سر می سازی، عقل من جزویات را می گیری، بنابراین تنها پیش می روی، سرنگون می شوی.

لطف خدا بود چون نمی دانم واقعاً چطور متوجه این اشتباه شدم، از مادرم عذرخواهی کردم و خدا را شاکر شدم. چند اشتباه دیگر در خصوص فرزندم مرتکب شدم از او هم عذرخواهی کردم، ولی این جا در دام ملامت افتادم.

لَا تُؤَاخِذِ انَّ نَسِينَا، شَدَّ گَوَاه
 كِه بُوَد نَسِيَان بَه وَجْهِي هَم گَنَاه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۱

ترجمه برگرفته از برنامه ۹۶۰:

خداوندا ما را بازخواست نکن که فراموش کردیم باید به تو زنده شویم. نسیان یعنی این که من از جنس زندگی هستم، الآن با من ذهنی فکر می‌کنم، عمل می‌کنم، عین خیالم نیست؛ این گناه است.

من ذهنی مرا ملامت می‌کرد که به هیچ جا نخواهی رسید، برایم این بیت «لَا تُؤَاخِذِ انَّ نَسِينَا» را می‌خواند و می‌گفت حتی یک لحظه در ذهن بودن هم گناه است، تو که همه‌اش در ذهن هستی، همه‌اش داری عذرخواهی می‌کنی، این ابیات روی تو اثر ندارد (خانم یلدا در پیغامی به این فن من ذهنی اشاره کرده بودند ولی من در خودم شناسایی نکرده بودم.).

سرانجام برنامه تلفنی ۱-۹۶۴ پیام خانم سارا، آقای پویا و آقای علی که در خصوص برگه امتحانی که خداوند هر لحظه سفید پیش روی ما می‌گذارد صحبت کردند، مرا از ملامت خود نجات داد.

اژدها را دار در برف فراق
هین مکش او را به خورشید عراق

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۷

نیوشا از تهران



خانم خورشید از مهاباد



با سلام خدمت جناب آقای شهبازی و گنج حضوری‌های محترم.

از جا سوی بی جا شود، در لامکان پیدا شود
هر سو که افتد بعد از این بر مشک و بر عنبر زند

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۸

پس انسان باید از جا به بی جایی برود و این کار با فضاگشایی موثر است و این لحظه از همانیدگی و از ذهن با فضاگشایی آزاد می‌شویم و مرکز ما عدم می‌شود و از لامکان می‌آییم بالا و هر کاری بکنیم بر مشک و بر عنبر می‌زنیم، یعنی هر کاری بکنیم با عشق ایجاد می‌شود یعنی زیبا می‌شود و خردمندانه می‌شود و از صنع ایجاد می‌شود و درد نخواهد داشت. برعکس هر کاری با من ذهنی می‌کنیم بوی درد می‌دهد و بوی بد می‌آید.

ما از آنجا و از اینجا نیستیم
ما ز بی جاییم و بی جا می‌رویم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۷۴

بی‌جا: مرتبه‌ای از وجود که برتر از مکان است، لامکان، عالم الهی.
وقتی مرکز ما جسم است، ما فکر می‌کنیم این چیز هستیم یا اون چیز هستیم که این‌ها همه مکان هستند. نه، ما از بی جاییم، بی‌جا یعنی لامکان و فضای یکتایی، مرکز عدم و به جایی می‌رویم.

از جای در بی جا روی، وز خویشتن تنها روی
بی مرکب و بی پا روی، چون آب اندر جو شوی

چون جان و دل یکتا شوی، پیدای ناپیدا شوی
هم تلخ و هم حلوا شوی، با طبع می هم خو شوی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۴۴

از جا، از مکان و از مرکز جسم داشتن می رویم به جایی که مرکز عدم و بی جایی ست. وقتی از جنس مکان نیستیم، یعنی ما در بی جایی و در لامکان و در فضای گشوده شده هستیم و در آن لحظه فرم نداریم، از جنس خدا هستیم و هشیاری ناظر هستیم. و از من ذهنی باید تنها برویم،

مبادا در من ذهنی ما دیگران را هم با خود ببریم یا همراه دیگران برویم. و ما سوار اسب نمی شویم و بی مرکب و بی پای می رویم. با پای ذهنی و با سبب سازی ذهنی نمی رویم مانند آب جو روان می شویم و این کار با فضا گشایی انجام می شود و حس یکتایی می کنیم و مانند جان و دل یکتا می شویم. قسمت ناپیدای ما با فضای گشوده شده می آید. و آسمان درون ما گشوده می شود و ترش رو و تلخ می شویم نسبت به اجسام بیرون. و هم حلوا می شویم، چون ذاتاً از جنس حلوا و شیرین هستیم. از طبع می می شویم چون می هم تلخ است و هم مست می کند، پس ما تلخ می شویم نسبت به همانیدگی ها و در عین حال با شکر و صبر مست می شویم.

با تشکر
خورشید از مهاباد.



آقای فرشاد از خوزستان



با عرض سلام

«فضاگشایی»

مولانا می گوید خودِ اصلی ما کامل است و نیاز به هیچ چیزی ندارد. یعنی ما وقتی به دنیا می آییم، در بهترین و عالی ترین و برگزیده ترین حالت هستیم. بنابراین نیاز به هیچ گونه دخالتی از طرف ما نیست. ما فقط می توانیم اثر منفی بگذاریم، چون همه چیز به طور عادی در بهترین حالت است و هرگونه دخالت، فقط باعث خرابی می شود.

کشت نو کارید بر کشت نخست
این دوم فانی است و آن اول درست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

کشت اول کامل و بُگزیده است
تخم تانی فاسد و پوسیده است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

مثلاً بدن ما در حالت عادی بهترین عملکرد را دارد، ما با کارهایمان فقط آن را خراب می‌کنیم، بعدش می‌گوییم این چه خدایی است و یا چه زندگی‌ای است که این بلاها را سر من آورده؟! می‌گوییم این زندگی برای درد کشیدن است، یعنی از مسئولیت فرار می‌کنیم و اعتقادی نداریم که تقصیر خودمان است. حالا اگر بخواهیم بدن خرابمان را نجات بدهیم و یواش یواش سالم بشویم باید چه کنیم؟ باید آن اثرات منفی را به بدن وارد نکنیم و با ورزش کردن، آن‌ها را از بدنمان دور کنیم. حالا فضاگشایی هم همین‌طور است.

بچه کوچک فضای درونش باز است و فکرها و حرفهای ذهنش، این فضا را نبستهاند، بنابراین در بهترین حالت خود بازی می کند و شاد است و اتفاقات روی او اثر ندارند. آیا کودک کار خاصی می کند؟ نه، فقط اثر منفی نمی گذارد، فقط باعث بسته شدن فضای درونش نمی شود. ولی بعدش به کودک یاد می دهند که خود اصلی تو، این ذهن و فکرهای آن است. یعنی یواش یواش ذهن و حرفهایش را مهم و جدی می گیرد و تصور می کند من ذهنی، عاشق اوست. بنابراین یاد می گیرد که باید کاری کند و این کارها را با ذهنش می کند و نتیجه آن فقط اثر منفی و مخرب دارد.

پس برای فضاگشایی کردن، ما فقط نباید مزاحم بشویم و باعث بسته شدن فضا بشویم. وقتی این فکرها و به‌طور کلی ذهن کنار می‌رود، خود اصلی اتوماتیک بالا می‌آید. ولی ما همه‌اش می‌گوییم چه کنیم؟! چکار باید انجام بدهم که فضا باز بشود؟! هر کاری کنیم، هر پولی خرج کنیم، هر جایی برویم تا بتوانیم فضا را باز کنیم، باعث می‌شود بیشتر بسته شود.

هرچه صورت می‌وسیلت سازدش
زان وسیلت، بحر دور اندازدش

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۱۳

با تشکر
-فرشاد از خوزستان



خانم فاطمه از مازندران



به نام سرچشمهٔ آفرینش

موضوع : سفر درون تک به تک، تنها روی است.

با تمرکز بیشتر بر روی برنامه‌های اخیر گنج حضور و تکرار مکرر ابیات طلایی مولانای جان که خداوند قادر روزی ام کرد و تمرکز و کار روی خودم به این درک رسیدم که هر دم انسان در لحظه شروع نماز و هر بازدم انسان در لحظه سلام و پایان نماز و وصل به حق است. البته همیشه در تسلیم محض اویم، من ذهنی خود و دیگران را مخصوصاً قرین‌ها و اطرافیان را جدی نگیرم، چون ارتباط با خدا تک‌به‌تک و تنها و فقط با خودم تنها می‌روم تا از جنس خدا شوم و مرکز را عدم نگه دارم، بلکه فضاگشایی پیایی و مستمر، بازوی معنوی ام را قوی کنم. اگرچه در راه افتان و خیزان دارم فقط از خودش قوت بگیرم. پس در این راه خاموش باشم فقط گوشم و چون طفلی نوپا که اصلاً قضاوت نمی‌کند و مقاومت ندارد، با رضا و پذیرش بی‌قید و شرط زیر سایه یزدان باشم تا ورق را بگرداند و از زندگی نو و تازه و پربرکت بهره‌مند شوم.

به مثال آفتابی نروى مگر که تنها
به مثال ماه شب‌رو، چشم و حشر نداری

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۴۷

پنج وقت آمد نماز و، رهنمون
عاشقان را فی صلاه، دائمون

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۶۹

تو مگو ما را بدان شه، بار نیست
با کریمان گارها دشوار نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱

گر جهان را پُر دُر مکنون کنم
روزی تو چون نباشد، چون کنم؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۰

با عشق و سپاس
فاطمه هستم از مازندران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید